

بحران گرجستان: فصل نوین در روابط روسیه و غرب

دکتر زهرا نوع پرست^۱

تحولات اوستیای جنوبی در تابستان گذشته، فصل جدیدی را در چالش‌های اتحادیه اروپا و ناتو بعد از خاتمه جنگ سرد گشود. ضدحمله گسترده روسیه در پاسخ به عملیات نظامی گرجستان در این منطقه جدایی طلب، این دو سازمان را در مقابله مستقیم با کرمین قرار داد، بطوری که نگرانی‌های عمیقی را برای ناظرین سیاسی جهان بخصوص ناظران غربی بوجود آورد. حضور کشتی‌های جنگی آمریکا در دریای سیاه برای کمک‌رسانی و در واقع جهت ایجاد جو رعب و وحشت، تهدیدات ناتو و تهدید اتحادیه به برقراری تحریم علیه روسیه هیچ‌یک در عزم مسکو در پیشروی در خاک گرجستان تا ۳۵ کیلومتری تفلیس اثری نگذاشت و بالاخره این بحران به اعلام استقلال دو منطقه جدایی طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی و شناسایی آنها توسط دولت روسیه انجامید. تسلیم موقتی کشورهای غربی در مقابل وضع موجود را می‌توان به نوعی عقب نشینی ناتو تعبیر نمود

واژگان کلیدی: گرجستان، روسیه، اتحادیه اروپا، آمریکا، ساکاشویلی، اکراین، ناتو، اوستیای جنوبی، آبخازیا، ولادیمیر پوتین، دیمتری مدودف.

مقدمه

شروع حمله نیروهای نظامی روسیه به گرجستان در هشتم ماه اوت سال جاری میلادی، بیرون راندن نیروهای گرجی از اوستیای جنوبی و پیشروی بسوی تفلیس، یکبار دیگر شکننده بودن صلح و محتمل بودن جنگ را در ذهن کسانی که اخبار روسیه و آسیای مرکزی و قفقاز را دنبال می‌کنند یادآور شد و کشمکش توسعه حوزه نفوذ خود را بصورتی علنی نشان داد. بهر تقدیر این تحولات یکباره صورت نگرفت و جلوه دردناک و آشکار زخمی کهنه بود.

این بحران با پرواز هواپیماهای جاسوسی بدون سرنشین گرجستان و متعاقباً حمله نظامی آن کشور به منطقه خود مختار اوستیای جنوبی آغاز شد و در نهایت بعد از ماه‌ها تهدید روسیه مبنی بر مقابله با تحریکات و نظامی‌گری گرجستان، با ضد حمله نظامی گسترده آن کشور و اشغال قسمتی از خاک اصلی گرجستان (گوری) به جنگ تمام عیار تبدیل گشت. در اوج بحران حتی بیم رویارویی غرب با روسیه و بی‌ثباتی منطقه برای بعضی ناظران سیاسی جهان بوجود آمد.

در طول درگیری، مسکو از یک‌طرف و رهبران کشورهای غربی و رئیس‌جمهور گرجستان، میخائیل ساکاشویلی از سوی دیگر پی‌درپی به یکدیگر اتهام‌های جنگ سرد را وارد می‌آوردند. قدر مسلم آنکه در دوران جنگ سرد، درگیری نظامی مستقیمی بین دو ابرقدرت رخ نداد و اصولاً بحران کنونی مگر به دلیل توسعه حوزه نفوذ شباهتی دیگری با آن دوران ندارد. در این صورت اتهام به هر دو طرف وارد است؛ به کشورهای غربی که هیچ‌گاه دست از آن برنداشته‌اند و به کرملین که در حد توان و به بهانه تأمین امنیت خویش از هیچ کوششی برای گسترش دایره قدرت خویش دریغ نورزیده است.

در این مقاله به چند سوال اساسی پاسخ داده می‌شود. برای مثال ریشه این درگیری چیست؛ چرا گرجستان تصور می‌نمود که می‌تواند با روسیه رویارویی نظامی داشته باشد؛ به چه دلیل روسیه در این قضیه تا این حد ایستادگی نمود و دست به عملیات نظامی وسیع زد؛ نقش غرب در این بحران چیست و در آخر عاقبت کار چه خواهد شد؟

بررسی ریشه بحران

برای یافتن ریشه اصلی این درگیری می‌بایست مانند تقریباً تمام مسائل مربوط به روسیه به زمان فروپاشی شوروی بازگشت. همان‌گونه که بعد از ختم امپراطوری شوروی، روسیه جدید خود را با بحران‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، استراتژیک و حتی فرهنگی روبرو می‌دید، جمهوری‌های سابق شوروی و حتی کشورهای اقمار همه به نوعی دوره پرتلاطمی را با درجات متفاوت تجربه نمودند. اعدام چائوشسکو در رومانی، بحران اقتصادی شدید لهستان، درگیری آذربایجان و ارمنستان بر سر "ناگورنه قره باغ"، دو پاره شدن چکسلواکی و نهایتاً جنگ بالکان، ملازم با کشتار دسته جمعی (ژنوسید)، پاکسازی نژادی و ارتکاب انواع جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت، نشانه‌ای از دوره انتقالی در بلوک شرق سابق بود. روسیه خود بخشی از این روند بصور گوناگون می‌باشد، هم به جهت تحولات سیاسی و اقتصادی داخلی و نیز به دلیل تأثیری متقابلی که سیاست کشورهای منطقه در امنیت آن و نیز سیاست آن کشور در روابط با منطقه و جهان دارد. (F. Stephen Larrabee, 2006, pp. 117-131) اختلاف گرجستان و روسیه بر سر اوستیای جنوبی از این جمله می‌باشد. (Russia Warns of Retaliation, 2008, p. 10)

بعد از استقلال گرجستان از شوروی، جنگ داخلی میان حکومت مرکزی و جدایی‌طلبان آبخازیا و اوستیای جنوبی آغاز شد، تا بالاخره با وساطت روسیه و روی کار آمدن "ادوارد شواردنازه"، وزیر خارجه سابق شوروی که اصالتاً گرجستانی بود، آتش بس برقرار شد ولی هر دو بحران بصورت آتش زیر خاکستر باقی ماند. نقطه عطف دیگری که در این قضیه می‌توان به آن اشاره نمود، پیروزی "انقلاب رز" در گرجستان و روی کار آمدن میخائیل ساکاشولی در سال ۲۰۰۳ بود. در این رویداد، تعدادی از مردم پایتخت که از فساد دستگاه حکومتی شواردنازه به تنگ آمده بودند در جلوی مجلس جمع شدند و بعد از چند روز تظاهرات به داخل مجلس ریختند و به زور مجلس را در اختیار گرفتند. شواردنازه کناره گرفت و با حمایت مستقیم اتحادیه اروپا انتخابات برگزار شد.

این رویداد که بر آن نام انقلاب گذاشته شد. در واقع یک کودتای غربی بشمار می‌رفت. زیرا در یک سیستم دموکراتیک تعطیل شدن مجلس و اعلام انتخابات عمومی بر اساس قانون اساسی، ساز و کار مخصوص به خود را دارد. تجمع تعداد معدودی از مردم پایتخت و برکناری حکومتی، هرچند فاسد ولی دموکراتیک که با رای مردم انتخاب شده، عملی غیرقانونی است و بدلیل عدم مشارکت عموم، انقلاب هم نمی‌تواند باشد. ناگفته نماند

که آثار نارضایتی مردم از فساد حکومت ساکاشویلی، اوضاع اقتصادی نابسامان و سیاست‌های افراطی دولت به نوبه خود بصورت تظاهراتی گسترده‌تر از باصطلاح "انقلاب رز"، بروز نمود. ولی برخلاف مورد قبلی این اعتراضات مورد پشتیبانی اتحادیه اروپا قرار نگرفت. حتی به اخبار کشتن مخالفین توسط ساکاشویلی نیز وقعی گذاشته نشد. همین رویه در قبال اکراین و "انقلاب نارنجی" اتخاذ گردید که آثار عدم کامیابی آن را در این کشور می‌توان مشاهده کرد.

عبور از خط قرمز

از ابتدای ریاست جمهوری میخائیل ساکاشویلی، وی شروع به نواختن سازی ناخوشایند برای روسیه نمود. درخواست و پافشاری تقلیس برای عضویت در ناتو طنینی دلخراش را برای رهبران کرملین بازتاب می‌کرد. اصولاً حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا از وی شرایطی ضمنی را به همراه داشت که آزاردهنده‌ترین آنها برای مسکو، حمایت بی چون و چرا از سیاست غرب و درخواست گرجستان مبنی بر عضویت ناتو محسوب می‌شود. (<http://findarticle.com/p/articles>) شایان ذکر است که گرجستان در حد توان کم خود به اقداماتی دست می‌زند که از نظر روسیه غیر قابل قبول و تهدید علیه منافع آن کشور محسوب می‌گردد حمایت و پشتیبانی رئیس جمهور گرجستان از توفیق ویکتور یوشنکو در انقلاب نارنجی اکراین از آن جمله می‌باشد. همچنین رهبران روسیه همواره ادعا می‌کنند که گرجستان به چپن‌های مخالف که دست به عملیات تروریستی نظیر "کشتار در بسلان" زدند، کمک نظامی می‌رساند.

هشتم اوت سال جاری میلادی، شکیبایی کرملین در مقابل پیشروی سیاسی، اقتصادی و استراتژیک غرب بسر آمد. (Russian Tanks Roll into Georgia, 2008) زمانی که اظهارهای مکرر روسیه برای قطع کمک نظامی آمریکا به گرجستان، قطع حمایت از رئیس جمهور آن کشور و توقف حملات نظامی هواپیماهای گرجی بر اوستیای جنوبی و کشتار مردم بی‌دفاع این منطقه که اغلب روسی تبار بودند، مؤثر واقع نشد، عملیات نظامی روسیه با شدت و شاید به تعبیری بطور نامناسب آغاز گردید. (Abkhazia Attacks Georigian Positions, 2008) ظاهراً این خط قرمزی بود که نادیده گرفتن آن، برای رهبران روسیه غیر قابل تحمل بشمار می‌رفت. (Zahra Noparast, 2008, (A) pp. 1, 10.) در نتیجه اظهارها و تهدیدات اتحادیه اروپا و آمریکا مبنی احتمال برقراری تحریم اقتصادی، به تعلیق در آوردن تماس‌ها و همکاری با سازمان

ناتو، حضور ناوگان جنگی آمریکا در دریای سیاه هیچ یک در عزم روسیه به ادامه رویارویی نظامی با تعرض گرجستان و حفظ آنچه منطقه امنیتی آن کشور محسوب می‌شود، موثر واقع نگردید. (Medvedev's Statement on South Ossetia, 2008.)

در طول جنگ سرد نیز چندین مورد مقاومت و عکس‌العمل در مقابل عبور از خطوط قرمز از هر دو طرف خودنمایی نموده بود؛ بحران موشکی کوبا (۱۹۶۲) حمله نیروهای نظامی پیمان ورشو به مجارستان (۱۹۵۶) و در آخر خاتمه دادن به بهار پراگ (۱۹۶۸) همگی مبین اهمیت خطوط قرمز غرب و شرق می‌باشند. گفته می‌شود که در بحران موشکی کوبا، جان اف. کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، حتی مصمم بود که چنانچه موشک‌های شوروی در خاک کوبا مستقر گردد، دستور حمله اتمی را بدهد و در مورد چکسلواکی و مجارستان شوروی تردیدی برای اعاده وضعیت مورد دلخواه به خود راه نداد.

احتمال دارد بعضی بر این عقیده باشند که زمان جنگ سرد سپری شده است و اختلافات عقیدتی دیگر جایی در معادلات بین‌المللی ندارد. نویسنده این سطور این نظر را تا حدودی می‌پذیرد، مضاف بر آن تصور می‌کند که اختلاف عقیدتی در همان زمان هم مستمسکی برای حفظ منافع ملی و یا گروهی بشمار می‌رفت. ایدئولوژی محملی مناسب برای کشورگشایی و استعمار نوین در سراسر دنیا از آمریکای لاتین تا اروپا و از آفریقا تا آسیا و اقیانوسیه محسوب می‌شد.

کوشش ناموفق بنیان‌گذاران نهضت عدم تعهد برای فاصله گرفتن از دو بلوک نیز به‌همین منظور صورت گرفت. باندرانایکه از سریلانکا، نهره از هند، عبدالناصر از مصر، قوام نکرومه از غنا، سوکارنو از اندونزی و بالاخره تیتو از یوگسلاوی برای دوری از بازی‌های عقیدتی قدرت‌های بین‌المللی گرد هم آمدند. به هر صورت این نهضت نتوانست خود را از رقابت‌های دو بلوک دور نگه دارد و اغلب اعضای آن به سوی متمایل گشتند.

در دوران فعلی اگرچه ایدئولوژی سیاسی نقش چندانی را ایفا نمی‌کند ولی گسترش و حفظ حوزه نفوذ هنوز از سیاست‌های بنیادین کشورها بشمار می‌رود. به این اعتبار گسترش ناتو علی‌رغم از بین رفتن خطر کمونیسم و گسترش اتحادیه اروپا علی‌رغم انحلال کومکون کمافی السابق مشاهده می‌گردد. در همین راستا سعی روسیه جهت حفظ منافع ملی و امنیتی را می‌توان درک نمود.

جاه طلبی نظامی روسیه: همکاری با غرب

در ابتدای فروپاشی شوروی، بعثت بحران هویت و نیز بحران اقتصادی داخلی، رویارویی با تحریکات غرب برای روسیه بطور کامل میسر نبود. ولی با یافتن توان اقتصادی و وابستگی کشورهای اروپایی به منابع انرژی روسیه، این فرصت را روسیه برای خویش مجدداً فراهم آورده است که وارد معرکه نظامی‌گری نیز شود، تفاوت اساسی زمان حاضر با دوران جنگ سرد این است که روسیه سعی در نزدیکی با اتحادیه اروپا، ناتو و آمریکا را دارد و منافع خود را در همکاری، اگرچه نه همسویی کامل و نه مقابله جدی جستجو نموده است. ناگفته نماند که لاقبل آمریکا هنوز به روسیه به چشم بیگانه می‌نگرد. به خصوص زمانی که آن کشور کاملاً به انقیاد در نیاید و به اصطلاح سیاستی نظیر آنچه در زمان بوریس یلتسین معمول بود را کنار گذارد. در آن صورت حربه عدم رعایت حقوق بشر و غیره بصورت نوعی اشکال تراشی در گسترش روابط کرملین با غرب به میان می‌آید. (Fareed zakaria, (A) 2008, pp. 23-25.)

بهترین نمونه گرایش روسیه به همکاری گسترده امنیتی و استراتژیک با غرب، پیشنهاد آن کشور مبنی بر تشکیل "فوروم امنیتی" است که یک‌ماه پیش از بحران قفقاز جنوبی توسط نماینده آن کشور در ناتو ارائه شد. به موجب این طرح، معاهده ای امنیتی در برگیرنده منطقه وسیعی از کانادا تا ولادی وستک جایگزین ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا، کشورهای مشترک المنافع به رهبری روسیه، سازمان معاهده همکاری امنیتی روسیه و آسیای مرکزی می‌شد. حتی عضویت کشورهایمانند چین و هند در آن پیش بینی شده بود. روسیه ضمن نزدیکی با ناتو و درخواست داشتن حق وتو در گسترش سازمان، به فکر در هم ریختن آن و جایگزینی سازمانی فراگیرتر می‌باشد. بهر صورت مسکو قصد دارد با حداکثر توان خود مانع گسترش بیش از پیش ناتو گردد. با بررسی طرح "فوروم امنیتی پیشنهادی روسیه" می‌توان به این نکته پی‌برد که آن کشور قصد داشتن نقشی عمده را با همکاری کشورهای غربی در صحنه بین‌المللی دارد تا در واقع هم به طریقی دست آمریکا را از اروپا حتی الامکان دور کند و نیز به منافع همیشگی خود دست یابد. (Zahra Noparast, (B) 2008, pp. 1,2.)

بهر تقدیر همانطور که انتظار می‌رفت این طرح مورد پذیرش اعضای ناتو قرار نگرفت و برخی از مقامات این سازمان آن را وسیله‌ای برای تضعیف آن خواندند و بعید نمی‌نمایند که حمله ساکاشویلی به اوستیای جنوبی، بعداز ارائه این طرح، برای قدرت‌نمایی انجام گرفته باشد که در عمل با شکست روبرو گردید.

تجدید نظر کرملین در سیاست داخلی و خارجی

در تشریح عکس العمل روسیه در قبال تعرض گرجستان به منطقه خود مختار اوستیای جنوبی، صرفاً نباید به بررسی روابط فی‌مابین و اصولاً تهدیدات گرجستان پرداخت. این موضع را باید در چارچوب گسترده‌تری متأثر از عوامل متعدد مورد مطالعه قرار داد. (James Brooke, 2005) عمده این عوامل بشرح زیر می‌باشد: روابط روسیه با آمریکا، روابط روسیه با اتحادیه اروپا، سیاست روسیه در قبال گسترش ناتو، عزم روسیه برای ارتقاء و رشد اقتصادی، اتخاذ سیاست قرص و محکم در مورد صدور انرژی کشور، محدود کردن فعالیت سازمان‌های غیر دولتی، مواجهه با خطرات اسلام‌گرایان افراطی و برخورد با تهدیدات امنیتی داخلی و خارجی از جمله حفظ حوزه نفوذ خود در کشورهای اطراف یا عبارتی آنچه که حیات خلوت روسیه خوانده می‌شود، برقراری سپر موشکی در لهستان و جمهوری چک و بالاخره نارضایتی روسیه از استقلال یکطرفه کوزوو.

عوامل فوق به درجات و در طول زمان باعث تجدید نظر روسیه در سیاست داخلی و خارجی که در دوران ریاست جمهوری بوریس یتسین اعمال می‌شد، گردید. تکمیل تجزیه یوگسلاوی سابق و چند پاره شدن آن کشور، عضویت جمهوری‌ها و کشورهای اقماری یکی پس از دیگری در ناتو و اتحادیه اروپا (Graham Bowley, 2005) و گسترش این دو سازمان، مطرح شدن بعضی از مسائل مرزی کهنه در مرزهای شمالی بعد از ۱۹۹۵ بخصوص در سال ۲۰۰۴ بدنبال "بیگ بنگ" (Hiski Haukkala and Arkady Moshes, 2004. pp. 5-54) یا گسترش وسیع اتحادیه اروپا (افزایش یکمترتبه) مطرح گردید. (David Howell, 2005) اتخاذ رویه خصمانه بعضی از جمهوری‌ها مانند استونی نسبت به شهروندان روس تبار و عدم اعطای تابعیت به آنها، بدرفتاری با اقلیت‌های روسی، تهدیدات و عملیات تروریستی در داخل کشور، باعث تغییر موضع انعطاف پذیر روسیه گردید. تحولی که خوشایند بلوک غرب نبوده است.

ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور سابق روسیه از دور اول تصدی خود از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۴ نشانه‌هایی از سیاست ختگیرانه خود را بروز داد. دستگیری اولیگارت‌ها بخاطر فرار از پرداخت مالیات و اعمال نفوذ سیاسی، بخصوص بازداشت و محاکمه خوددوروفسکی نقطه عطفی در اعمال سختگیری‌های داخلی بود که مورد اعتراض غربی‌ها قرار گرفت. (William Pfaff, 2005)

در دوران دوم تصدی ریاست جمهوری پوتین، وی در سیاست خارجی کشور در جهت رویارویی ملایم با نفوذ غرب، تغییراتی ایجاد کرد. (Viktor Erofejev, 2005)

یکی از این موارد انتخابات دور اول و دور دوم ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ در اکراین بود. (Richard Bernstein, 2005, p. 2) روسیه در جلوگیری از نفوذ غرب، با حمایت آشکار از ویکتور یانوکویچ در مقابل ویکتور یوشنکو، در واقع در امور داخلی آن کشور دخالت غیر مستقیم نمود. تا زمانی که هر دو ویکتور با یکدیگر در جبهه طرفداری روسیه بودند. نیازی به جانبداری نبود، ولی با تغییر آشکار موضع یوشنکو مبتنی بر ایجاد جبهه واحد طرفدار غرب با یولیا تیموشنکو، روسیه بی احتیاطی دیپلماتیکی را مرتکب شد و به رسم تزارها با حضور در کنار یانوکویچ قبل از انتخابات ریاست جمهوری (دور دوم) نوامبر سال ۲۰۰۴ به شایعات تقلب در انتخابات که توسط حزب رقیب در اکراین مطرح بود، دامن زد که نهایتاً به تظاهرات طرفداران جبهه مخالف منتهی گردید. بهر صورت سیاست‌های افراطی یوشنکو و تیموشنکو، بیش از پیش روسیه را نسبت به تحولات در کشورهای همسایه، اتحادیه اروپا و کلاً غرب، بدبین نمود. (Matthias Wissmann and Markus Meckel, 2005)

در کلیه مراحل تحولات فوق اتحادیه اروپا قویا از گروه‌های مخالف نفوذ روسیه و طرفدار غرب حمایت نمود. (EU Cool to Early Entry by Ukraine, 2005) ناگفته نماند که اکراین بهای گرانی برای بر افروختن خشم روسیه تاکنون پرداخته است و روسیه بعد از آن به جای نرخ‌های ترجیحی، انرژی را با نرخ نزدیک به قیمت بین‌المللی به اکراین عرضه نمود که این خود باعث اختلال ارسال گاز از طریق اکراین به اروپا شد.

اوضاع در گرجستان حتی غیر دوستانه‌تر از اکراین بود. حمایت و پشتیبانی غرب از گرجستان، تعلیم نظامیان آن کشور توسط آمریکا، تامین پنهانی اسلحه برای آن کشور، نادیده گرفتن اقدامات غیر دمکراتیک و بعضاً جرایم ساکاشویلی و اطرافیان آن توسط اتحادیه اروپا و نهادهای نظارتی دولتی و غیر دولتی اروپایی، جدی نگرفتن پرواز هواپیماهای جاسوسی بدون سر نشین بر فراز منطقه جدایی طلب اوستیای جنوبی قبل از بحران حاضر و بالاخره کشتن مردم بیگناهی که بعضاً تبعه روسیه به شمار می‌رفتند و عزم راسخ ساکاشویلی جهت عضویت در ناتو، برای رهبران کرملین این بیم را بوجود آورد که تهدیدات غرب بیش از حدی است که آن را بتوان نادیده گرفت و تصور می‌رفت که با استقرار نیروهای ناتو در گرجستان و دست اندازی به مناطق خود مختار، برنامه چند پارچه شدن روسیه نیز

در دراز مدت مطرح باشد. (Ahmad Kazemi, 2008, pp. 1-2) آزار و اذیت روسی تبارها بخصوص در استونی، بی‌تابیت بودن آنها و نیز اقدامات غیر دوستانه لتونی و لیتوانی نسبت به روسیه که همه بعد از عضویت سه کشور در اتحادیه اروپا و ناتو شدت یافته، نوعی جنبش مخالف خرندهای را علیه روس‌ها و روسیه را القاء می‌کند که هر ناظر سیاسی خارجی نیز می‌تواند آن را ردیابی کند. (Grzegorz Gromadzki, Raimundas Lopata and Kristi Raik, pp. 5-49) مجموع اقدامات فوق رهبران کرملین را وادار به تغییر سیاست جهت حفظ منافع ملی و امنیتی نمود.

نقش غرب در بحران گرجستان

ساکاشویلی با دلگرمی غرب و امید عضویت ناتو بدون نظر گرفتن حساسیت‌های همسایه قدرتمند شمالی خود، دست به عملیاتی از چند ماه پیش زد که معمولاً یک سیاستمدار باتجربه بدان مبادرت نمی‌ورزد. جالب توجه است که وی در اظهارات روز ۱۱ اوت خود، شکست گرجستان در رویارویی با حمله روسیه را شکست غرب خواند. در اینجا این سوال پیش می‌آید که صرف نظر از اشتباه محاسبه رئیس جمهور گرجستان که در واقع حمله به اوستیای جنوبی را راهی برای نجات خود از مخمصه درگیری های سیاسی داخلی می‌دانست، آیا به وی وعده داده شده بود که نیروهای ناتو و احتمالاً آمریکا در این جریان خود را درگیر خواهند کرد؟ ظاهراً دلیلی دیگری برای نجات خود از مخمصه درگیری های سیاسی داخلی که اوضاع داخلی آن مساعد و موافق دولت نبود، نمی‌توانست وجود داشته باشد. اگر چنین باشد، باید سوال دیگری را مطرح نمود. اتحادیه اروپا و آمریکا به حساسیت روسیه نسبت به وضعیت اتباع خود در مناطق جدایی طلب و سرنوشت این مناطق و نیز نگرانی آن کشور نسبت به عضویت گرجستان در ناتو آگاهی داشتند، آیا کشورهای عضو ناتو بخصوص اعضای اروپایی آن تصور می‌کردند که روسیه دست روی دست خواهد گذاشت و شاهد کشته شدن اتباع خود و نیز تصرف و استیلای گرجستان بر اوستیای جنوبی خواهد بود؟ این چنین امری محتمل به نظر نمی‌رسد. در نتیجه این تحریک به چه دلیل صورت گرفت؟ آیا آمریکا و غرب در پی اجرای برنامه مفصل‌تری می‌باشند؟ در نتیجه شقوق زیر امکان پذیر به نظر می‌رسند:

مروری بر دیدار سران ناتو در بخارست و گفتگوهای یک‌سال اخیر رهبران اروپایی نشان می‌دهد که در مقابل حمایت بی‌چون و چرای رئیس‌جمهور آمریکا بوش برای عضویت گرجستان در ناتو، کشورهای قدیمی و مقتدر این سازمان و اتحادیه اروپا، یعنی آلمان، فرانسه و ایتالیا و نیز برخی دیگر از اعضای هر دو سازمان، آن را به صلاح نمی‌دانستند و استدلال می‌کردند که در شرایطی که گرجستان با مشکلات داخلی و قضایای مناطق جدایی‌خواه درگیر است، این عمل صرفاً باعث تحریک روسیه خواهد شد. (Steven Erlanger and Steven Lee Myers, 2008)

لذا به نظر می‌رسد که تحریک یا حداقل نادیده گرفتن اقدامات ساکاشویلی علی‌رغم هشدارهای روسیه از جانب بعضی از اعضای ناتو و اتحادیه اروپا، احتمالاً برای آن صورت گرفت که تکلیف قضیه بصورتی روشن شود یا اوستیا و متعاقب آن آبخازیا زیر سلطه گرجستان در آیند و یا از آن جدا شوند تا راه برای عضویت سرزمین اصلی گرجستان هموار گردد و حضور ناوگان آمریکا در دریای سیاه نیز همانطور که پیش‌بینی می‌شد، نه از باب درگیری نظامی بلکه جهت قدرت‌نمایی و جلوگیری از پیشروی بیشتر روسیه در خاک گرجستان بعمل آمد.

احتمال دیگر که به تئوری توطئه بیشتر شباهت دارد، حکایت از نوعی معامله غرب با روسیه دارد که در ازای جدایی آبخازیا و اوستیای جنوبی، امتیازات دیگری مبنی بر سکوت روسیه در قبال مسائل مورد نظر غرب در خاورمیانه را مطرح می‌کند. احتمالاً فرض‌های دیگری نیز برای روشن شدن این قضیه در میان است که در اینجا بحث در خصوص یکایک آنها عملی نیست.

بهر صورت در میانجیگری و رفت و آمدهای سران اروپایی و آمریکا به تفلیس و مسکو، محدودیت‌های ناتو و نیز اتحادیه اروپا برای کشورهای مثل اکراین روشن گردید. تفرقه میان رئیس‌جمهور آن کشور و یکتور یوشنکو و نخست‌وزیر اکراین، یولیا تیموشنکو نمونه بارز تشخیص این محدودیت از سوی تیموشنکو بود. وی که هم پیمان یوشنکو در انقلاب نارنجی و از طرفداران پیوستن به اتحادیه اروپا و رها کردن سیاست میانه روی و یکتور یانوکویچ، نخست‌وزیر اسبق بشمار می‌رفت، از محکوم کردن اقدامات روسیه در گرجستان سرباز زد و به این خاطر حتی متهم به خیانت گردید. تیموشنکو با زیرکی خاص نه بخاطر جانب‌داری از روسیه بلکه به جهت تشخیص ضعف کشورهای اروپایی در درگیری احتمالی این کشور با روسیه، از نشان دادن عکس‌العمل روی برگرداند. حضور هشت میلیون روس تبار در خاک

اکراین و ناوگان روسیه در آب‌های دریای سیاه در مجاورت خاک آن کشور (سوستوپل)، تحریک روسیه را نمی‌طلبید. پیش‌بینی تیموشنکو در خلف وعده غرب چند هفته بعد از آن در اجلاس نهم سپتامبر اتحادیه اروپا آشکار گردید. زمانی که موضوع عضویت اکراین علیرغم قول و قرارهای قبلی به تعویق افتاد.

یکی از نکات حائز توجه طی بحران گرجستان که تاکنون نیز ادامه داشته، ادبیات و لحن جدی سخنان و اظهارات مقامات روسیه اعم از دیمیتری مدودف رئیس جمهور، ولادیمیر پوتین، نخست وزیر، سرگئی لاوروف، وزیر خارجه و مقامات نظامی آن کشور است. برای نمونه وقتی مقامات آمریکا روسیه را تهدید نمودند که حمله آن کشور به گرجستان در روابط فی‌مابین طی سال‌های آتی تاثیر خواهد داشت، مقامات کرم‌لین در اظهارات خود با قاطعیت و نوعی تلخی پاسخ دادند که پرداختن به این تهدید را اولویت فعلی سیاست کشور نمی‌دانند. برای نشان دادن عمق بحران، مدودف در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اظهار داشت که حمله گرجستان به اوستیا یادآور حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های دوقلوی مرکز تجاری نیویورک است و این واقعه سیاست و اولویت‌های سیاست خارجی روسیه را برای همیشه تغییر داده است. بطوری که از این پس این کشور برای حمایت از روس‌های ساکن کشورهای اطراف از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. (Zahra Noparast, 2008, (C) p. 10) مطرح کردن اتهام "نسل کشی" و "پاکسازی قومی" از طرف رئیس جمهور روسیه و دیگر مقامات آن کشور به گرجستان در حمله به اوستیای جنوبی و جمع آوری زود هنگام اسناد و مدارک برای اثبات این قضیه نشان دهنده قصد جدی روسیه برای فشار برای کناره‌گذارن ساکاشویلی و سردمداران گرجستان محسوب می‌شود. (Ellen Barry and C.J. Chivers, 2008, P. 1.) لاوروف چنین درخواستی را علناً و بارها طی روزهای بحرانی جنگ و پس از آن با سیاستمداران اتحادیه اروپا در میان گذارد. ضمناً به نظر نمی‌رسد با اعلام استقلال دو منطقه جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا و شناسایی آن توسط روسیه، دیگر انضمام مجدد آن به خاک گرجستان در آینده‌ای نزدیک مطرح شود. این مطلب خود باعث نارضایتی مردم گرجستان می‌باشد و مسلماً در نتیجه انتخابات بعدی تاثیر گذار خواهد بود.

با آنکه هنوز این بحران خاتمه نیافته است و کاملاً مشخص نیست که هریک از طرف‌های درگیر تا چه حد به فیصله یا تشدید آن بپردازند، ولی صرف نظامی‌گری روسیه بعد از سال‌ها سکوت در مقابل فشارهای غرب برای اعمال نفوذ در مناطقی که در گذشته

تحت استیلای شوروی قرار داشت، ضمن آنکه نشان دهنده احساس خطر روسیه در مقابل تهدیدات جدی امنیتی غرب برای آن کشور می‌باشد. اصولاً نشانی از مفتوح شدن "فصل جدیدی در روابط با دنیای غرب" است که نهایتاً بر موضوعاتی مانند گسترش ناتو، استقرار سپر موشکی غرب، وضعیت روس تبارها در جمهوری‌های سابق شوروی و دیگر مسائل فیما بین بشکلی تاثیر خواهد گذارد. عبارتی دیگر تحرک نظامی روسیه یا طرف‌های متقابل را وادار به تجدید نظر و تلطیف سیاست می‌کند و یا هراس از مسکو، به نزدیک‌تر شدن و تقویت جبهه ضد روسیه کمک خواهد نمود.

آینده ناتو

تحولات دوماه اخیر، باعث طرح مجدد این سوال می‌شود که آیا پیمان آتلانتیک شمالی تا چه حد توفیق خواهد یافت که به وضعیت فعلی خود ادامه دهد؟ برای سنجش کامیابی و موفقیت یک سازمان سیاسی نظامی شاخص‌های متعددی را در روابط بین الملل در نظر می‌گیرند. در زیر این موضوع مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

با انحطاط امپراطوری شوروی و منحل شدن پیمان نظامی ورشو و پیمان اقتصادی کومکون و ضعف سیاسی و اقتصادی روسیه جدید، غربی‌ها آزادی عمل یافتند تا به اصطلاح محیط اختناق و دیکتاتوری اقمار شوروی سابق و نیز جمهوری‌های اروپایی این امپراطوری را در هم شکسته و تبدیل به فضای آزاد سیاسی و اقتصادی نمایند. عضویت کشورهای بلوک شرق در دو سازمان فوق بدون وقفه تا سال ۲۰۰۷ ادامه یافت و با عضویت رومانی و بلغارستان تعداد اعضا به ۲۷ کشور بالغ گردید. بهر صورت رشد چشمگیر اقتصادی روسیه، وابستگی کشورهای اروپایی به انرژی تولیدی آن کشور و در نهایت ادامه روند گسترش دو سازمان فوق‌الذکر تا دروازه‌های روسیه، همه و همه رهبران کرم‌لین را که گمان نمی‌رود آرزوهای پتر کبیر را از یاد برده باشند به تکاپو شدید وادار نمود. استقلال یک‌طرفه کوزوو اگرچه منافع مستقیم روسیه را به خطر نمی‌انداخت ولی الگوی دست زدن به اقدامی مشابه را برای آن کشور ترسیم نمود و ماجراجویی ساکاشویلی به تحریک ایالات متحده صحنه نبرد را از هر جهت برای رویارویی و چالش آماده کرد. چالشی که ظاهراً با موفقیت مسکو همراه بود و محدودیت ذاتی ناتو را مشخص نمود.

در اینجا این سوال مطرح می‌گردد؛ آیا قدرت گرفتن روسیه تنها عامل جلوه ضعف ناتو و اتحادیه اروپا در رویارویی با قضایایی نظیر موضوع گرجستان است؟ در پاسخ باید اذعان نمود که این گونه نیست. در خصوص ناتو با مروری بر کارنامه این سازمان بعد از فروپاشی شوروی می‌توان به این نتیجه دست یافت که اصولاً ادامه کار این سازمان بعد از جنگ سرد همواره علامت سوالی بزرگی را در ذهن رهبران کشورهای غربی تصویر نموده که حاصل آن را در بیانات و اقدامات این کشورها می‌توان ردیابی نمود.

بحران هویت

در بحبوحه جنگ سرد، برای رویارویی با خطرات احتمالی از سوی بلوک شرق و در واقع جهت دفاع از اروپای غربی پیمان آتلانتیک شمالی منعقد گردید و سازمان این پیمان موصوف به ناتو یا به عرصه وجود گذاشت. با از بین رفتن خطر شوروی و انحلال پیمان ورشو، بسیاری حتی در ایالات متحده طرفدار انحلال این سازمان بودند. چرا که اصولاً دفاع دسته جمعی بر اساس مواد ۵۱ تا ۵۴ منشور ملل متحد می‌بایستی بدلیل خطری موجود یا احتمالی شکل گیرد. بدین ترتیب این پرسش به میان می‌آمد، کدام خطر؟ در جستجوی خطری ملموس، ایالات متحده آمریکا، صدام حسین را تطمیع به حمله به کویت نمود. بررسی اسناد گوناگون بخصوص اولین و آخرین ملاقات سفیر آمریکا، "آپرل گلس پای"، بعد از دو سال اقامت در بغداد با صدام، توسط تحلیل‌گران بعنوان تأیید نقش حمله صدام به کویت تعبیر شده است.

(Michael J, Mazarr, Don M. Snider and James A. Blackwell Jr. 1993; also: A.G. Noorani, 1991; also: Staff of US News & World Report, 1992.)

اعمال سیاست "تحبیب و تهدید"^۱ کلیه کشورهای غربی نسبت به صدام حسین شاهد دیگری برای فراهم آوردن صحنه‌ای از تجاوز دیکتاتوری عراق علیه امیرنشین کوچک کویت بود. عملیات طوفان صحرا (۱۹۹۱)، نه عملیات قهری سازمان ملل به موجب ماده ۴۲ با حضور کلاه آبی‌های این سازمان و نه عملیات ناتو به حساب می‌آمد، ولی دنیا و به خصوص مردم و کنگره آمریکا را می‌توانست متقاعد کند که با پایان جنگ سرد، خطر سرکشان و یاغیان بین‌المللی خاتمه نیافته است. تکرار جمله "برقراری نظم نوین جهانی" از طرف بوش

و وزیر خارجه آمریکا جیمز بیکر، با هدف اعلام وضعیت جدید جهانی و ضرورت نظامی گری صورت گرفت. (Zahra Noparast (D), 2008, pp.1,2)

با پایان یافتن عملیات طوفان صحرا که بعد از تدارک نظامی، تبلیغاتی و سیاسی حدود پنج ماهه انجام گرفت، خطر صدام یا نظایر آن، تهدیدی نبود که بتوان با تکیه به آن هم پیمانان اروپایی و به خصوص مردم اروپا را متقاعد به ادامه کار سازمان ناتو نمود، خطری برای منافع غرب در افق سیاسی و استراتژیک وجود نداشت. موضوع بالکان و به خصوص حملات ناتو به کوزوو با تمام صحنه سازی آن قادر به نمایش خطری به عظمت "خطر کمونیسم در دوران جنگ سرد" نمی‌توانست باشد. تا بالاخره وقایع تروریستی یازده سپتامبر از راه رسید. صرف نظر از هزاران مقاله در مورد "تنوری توطئه" مبنی بر آن که انفجار برج های دوقلو نه توسط تروریست‌ها بلکه توسط عوامل دیگری صورت گرفت و دولت آمریکا قبلاً از آن آگاهی داشت؛ این فاجعه انسانی، خطری را که بعضی از اعضای ناتو برای توجیه ادامه کار سازمان می‌خواستند، عرضه نمود. مبارزه با تروریسم بین‌المللی، دیگر صحنه نبرد اروپا یا آمریکا نبود. بلکه جهان صحنه این مبارزه قرار گرفت. اما توفیق این سازمان در رویارویی با آن تا چه حد بوده است؟ (Robert Kagan, 2008, p. 25)

مشکلات و موانع

اصولاً ارتش منظم یعنی آنچه ناتو در اختیار دارد برای مقابله با خطرات ناشی از ارتش منظم دیگر تدارک دیده می‌شود. دشمنی مانند سازمان های تروریستی و یا تروریست‌های خانگی که در کشورهای اروپایی از بین اهالی آن کشورها برمی‌خیزند، مانند آنچه بخصوص در مارس ۲۰۰۴ مادرید و یا ژوئیه ۲۰۰۵ لندن روی داد. خطری است جهانی که تقریباً همه کشورها را تهدید می‌کند. رویارویی با آن، نه یک سازمان نظامی خاص بلکه همکاری بین‌المللی را می‌طلبد. دیگر آنکه داشتن معیارهای دوگانه برای مواجهه با بعضی از این خطرات و نادیده گرفتن برخی دیگر دلیلی برای عدم توفیق ناتو بشمار می‌رود. همچنین اعمال روش های غیر انسانی نسبت به جمعیت های غیر نظامی همواره مانعی برای موفقیت در از بین بردن تروریسم می‌باشد. برای مثال اوضاع در افغانستان امروزی را می‌توان در نظر گرفت. بعد از حدود هفت سال نظامی‌گری و خونریزی ایالات متحده و ناتو در آن کشور، طالبان و القاعده قدرت بیشتری را نسبت به سال ۲۰۰۲ یافته‌اند. (Aryn Baker and Kajaki Olya, 2008)

کشتار مردم غیرنظامی و اعمال روش‌های غیر انسانی نیروهای اشغالگر در افغانستان و حتی پاکستان به بهانه از بین بردن تروریست‌ها در حالی که تقریباً در هیچ‌یک از آنها خبری از کشته شدن تروریست‌ها داده نمی‌شود، از طرف مردم عادی منطقه و کشورهای غربی قابل قبول نیست. این خود به دور باطلی می‌انجامد که نیروهای تروریستی دست به کشتن نیروهای اشغالگر می‌زنند. (Mark Thompson, 2008, pp.34-35)

در نتیجه کشورهای عضو ناتو تمایلی به تأمین نیرو برای عملیات در افغانستان ندارند. برای مثال در اجلاس‌های مختلف ناتو، به غیر از لهستان و معدودی دیگر که در شمار اعضای جدید ناتو می‌باشند و اصولاً در نزدیکی به آمریکا و در واقع از ترس تکرار تاریخ گذشته خود، یعنی تجاوز روسیه و یا آلمان راه افراط را می‌پیمایند، تمایلی برای داوطلب شدن جهت اعزام نیروهای جدید مشاهده نمی‌گردد.

مضاف بر آن تأمین بودجه برای عملیات وسیع تر همواره مطرح بوده است. در حالی که ایالات متحده قسمت اعظم بودجه نظامی‌گری را تأمین می‌کند، کشورهای اروپایی در سهمی شدن بودجه عملیات طفره می‌روند. جالب توجه است در کنفرانسی در سال ۲۰۰۵ در هلسینکی اعلام شد که حتی سازمان امنیت و همکاری اروپا بطور حاد با مشکل تأمین بودجه روبرو است. بطوری که حتی اطمینان ندارد که حقوق جاری کارمندان خود را برای چند ماه تأمین کند. بحران‌های اقتصادی و مالی امروز جهان عملاً عملیات نظامی پر خرج و طولانی را نمی‌طلبد. مسلماً با ادامه وضعیت فعلی و فقدان خطری ملموس و جدی آینده ناتو مشخص نیست.

نتیجه گیری

در این مقاله بررسی گردید که با گذشت نزدیک دو دهه از خاتمه جنگ سرد، اوضاع اروپا بیش از پیش دستخوش تغییر و تحول است و چگونه تحریکات غرب و حمله نظامی گرجستان در تابستان گذشته به اوستیای جنوبی باعث ایجاد بحرانی گردید که ظاهراً نه تنها حاصلی را برای ساکاشویلی رئیس جمهور آن کشور در بر نداشت، بلکه سبب اعلام استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا گردید. همچنین بررسی شد که ناتو از آخرین آزمایش خود در ماجرای گرجستان سر افکنده بیرون آمد و به جز تهدیدات توخالی عکس‌العملی را که لاقلاً کشورهایی مانند گرجستان، اکراین، لهستان، رومانی، استونی، لتونی و لیتوانی از آن انتظار داشتند، برآورده نمود.

در سال‌های اخیر این کشورها ناتو را بعنوان اهرمی در روابط خود با روسیه هراز گاهی به رخ می کشیدند، ولی به نظر نمی رسد این رویه برای مدتی بصورت سابق تکرار شود. بهر تقدیر بحران اخیر در قفقاز و دریای سیاه و تسلیم موقتی ناتو و اتحادیه اروپا در مقابل استقلال دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی نشان دهنده محدودیت‌های دو سازمان می باشد. این نه تنها به جسارت بیشتر روسیه در حفظ و گسترش منافع ملی و امنیتی خود هر جا که آن را در خطر بیند، خواهد انجامید بلکه کشورهایی را که رویای حمایت غرب را در رویارویی احتمالی با روسیه در سر می پروراندند، وادار به تفکر دوباره در خصوص تکیه بیش از حد به غرب خواهد کرد. ناگفته نماند که برخی صاحب نظران معتقدند که این بحران و موفقیت نسبی مسکو به معنای تکرار تاریخ یعنی بازگشت به روزها اقتدار شوروی سابق بعنوان یکی از دو ابرقدرت جهان نخواهد بود. (Fareed Zakaria, (B) 2008 , p.3)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. "Abkhazia Attacks Georgian Positions", Iran Daily, August 10, 2008.
2. Baker, Aryn and Kajaki Olya, "A War That's Still Not Won," Time, vol. 172, no. 2, 2008.
3. Barry, Ellen and C.J. Chivers, "Russia Hardens Support for Separatist Enclaves", International Herald Tribune, 14 August 2008.
4. Bernstein, Richard, "In Poland, Solidarity With Ukraine's Struggle", International Herald Tribune, January 7.
5. Bowley, Graham, "Defining the Enlarged EU," The International Herald Tribune, March 3, 2005.
6. Brooke, James, "Energy Boom Transforms a Russian Outpost", International Herald Tribune, September 27, 2005.
7. Chivers, C.J., Erin E. Arvedlund and Sophia Kishkovsky, "Russia in Transition Troubling Questions", International Herald Tribune, July 19, 2004.
8. Erlanger, Steven and Steven Lee Myers, "NATO Allies Oppose Bush on Georgia and Ukraine," The New York Times, April 3, 2008.
9. Erofeev, Viktor, "It's Too Easy to Write off Putin as a Despot," International Herald Tribune, April 13, 2005.
10. "EU Cool to Early Entry by Ukraine," International Herald Tribune, January 15-16, 2005.
11. Gromadzki, Grzegorz, Raimundas Lopata and Kristi Raik, "Friends or Family? Finnish, Lithuanian and Polish Perspectives on the EU's Policy Towards Ukraine, Belarus and Moldova", the 2005 Report of Finnish Institute of International Affairs. 5-49.
12. Haukkala, Hiski and Arkady Moshes, "Beyond Big Bang: The Challenges of the EU's Neighborhood Policy in the East", the Report of the Finnish Institute of International Affairs (2004).
13. Howell, David, "Russian and the West: In Defense of Vladimir Putin", The International Herald Tribune, March 2, 2005.
14. Kagan, Robert, "The September 12 Paradigm", Foreign Affairs, September/October 2008.
15. Kazemi, Ahmad, "War in the Caucasus", Iran Daily, August 10, 2008.
16. Larrabee, F. Stephen, "Danger and Opportunity in Eastern Europe", Foreign Affairs, November/December 2006.
17. Mazarr, Michael J., Don M. Snider and James A. Blackwell Jr. Desert Storm the Gulf War and What We Learned (Boulder: Westview Press, 1993).
18. Medvedev's Statement on South Ossetia and Abkhazia, The New York Times, August 26, 2008.
19. NATO Offers Georgia Support Over Russian Moves, AFP, April 2008, at: <http://findarticles.com/p/articles>.

19. Noorani, A.G., *The Gulf Wars Documents and Analysis* (Delhi: Konark, 1991).
20. Noparast, Zahra, (A) "Strategic Misjudgment," *Iran Daily*, August 23, 2008.
21. Noparast, Zahra, (B) "Soul-Searching," *Iran Daily*, September 4, 2008.
22. Noparast, Zahra, (C) "Message from Moscow," *Iran Daily*, September 15, 2008.
23. Noparast, Zahra, (D) "NATO: Advancement or enlargement," *Iran Daily* August 30, 2008.
24. Pfaff, William, "Why Make an Enemy of Russia?" *International Herald Tribune*, April 13, 2005.
25. "**Russia Warns of Retaliation**", *Iran Daily*, August 9, 2008.
26. "**Russian Tanks Roll into Georgia**", *Iran Daily*, August 9, 2008.
27. Staff of US News & World Report, *Triumph Without Victory, The History of the Persian Gulf War*, (New York: Random House, 1992).
28. Thompson, Mark, "Collateral Tragedies," *Time*, September 15, 2008.
29. Vinocur, John, "**Trans-Atlantic Policy on Russia Needed**", *International Herald Tribune*, October 6, 2008.
30. Wissmann, Matthias and Markus Meckel, "**Mark the end of WWII in Brussels, too**", *The International Herald Tribune*, March 5-6, 2005.
31. zakaria, Fareed, (A) "What Bush Got Right," *Newsweek*, August 18/25, 2008.
24. Zakaria, Fareed, (B) "**This Isn't the Return of History**," *Newsweek*, September 8, 2008 .